

اقامت در جنگل هم جواز می خواهد؟!!

روبه در پشت علفزارهای بای کوه برای شکار قرقاول کمین کرده بود که ناگهان از غرش پلنگ یک خورده سرش را برگرداند و پلنگ را بالای کوه سوی یک تخته سنگ ایستاده دید.

پلنگ گفت: «پس تو هستی که قرقاول های زبان بسته را شکار می کنی؟ روزی نیست که از دست تو شکایتی نرسد. کارد بخورد به آن شکمت، پرندگان از دست تو به عذاب آمده اند.»

روبه خودش را جمع و جور کرد. زبانش بند آمده بود و نمی دانست چه بگوید. شکمش از گرسنگی غرغر می کرد از صبح شکاری گیرش نیامده بود و حالا که می خواست با شکار یک قرقاول شکمی از عزا در آورد، پلنگ مزاحم سر راهش سبز شده بود، پلنگ غرید: «چرا خفه شدی و حرفی نمی زنی؟»

روبه تا آمد دهان باز کند، پلنگ مهلتش نداد و از بالای کوه نعره کشید:

-اصلاً کی به تو اجازه داده در قلمرو من اقامت کنی؟ کی اجازه داده در قلمرو من به شکار پرندگان بپردازم؟ رو به جواب داد:

-مگر زندگی کردن در جنگل هم اجازه لازم دارد؟! پلنگ فریاد کشید:

-فضولی موقوف! اینقدر تو خنکی که نمی دانی هر که بخواهد در این جا اقامت کند باید از من اجازه نامه داشته باشد!

روبه که دنبال بهانه می گشت تا از دست پلنگ بهانه گیر بگریزد، گفت:

-اتفاقاً سالها پیش پدرم از پدر تو برای اقامت خودش و خانواده اش در این جنگل اجازه نامه گرفته و من آن را نگاه داشته ام.

پلنگ که انتظار چنین جوابی را از روبه نداشت برای اینکه بهانه ای برای خوردنش داشته باشد فرمان داد برود و جواز اقامتی را که می گوید بیاور.

روبه غمزه و گرسنه به طرف لانه اش روانه شد و در بین راه فکر می کرد: «کوه و دشت و جنگل متعلق به همه است، همه ی آدم ها و حیوان ها حق دارند هر جا که مایل باشند زندگی کنند اجازه گرفتن و اجازه نامه یعنی چه؟ چرا هر کسی که قدرتی دارد می خواهد به همه زور بگوید. کسی نیست از این غول جنگل پرسد اگر شکار

کردن بد است چرا خودت نسل هرچه آهو و گوزن است برانداخته ای؟»

بعد به خودش دلداری می داد: «اگر پلنگ زور دارد، من هم کله دارم. ببینم کی پیش میبرد.»

روبه غرغر کنان به راه خود می رفت که ناگهان چشمش افتاد به اتومبیل شکارچیان که کنار جنگل لب رودخانه متوقف شده بود. فکری مثل برق از کله اش گذشت.

لحظه ای ایستاد و بعد خندان و شلنگ اندازان به طرف پلنگ برگشت. پلنگ که می دانست روبه را به دنبال نخود سیاه فرستاده است، پرسید:

-ببینم جوازت را آوردی؟

روبه با قیافه ای اندوهباری جواب داد:

-به طرف خانه ام می رفتم که اجازه نامه ام را پیدا کنم ولی دیدم سه نفر شکارچی از اتومبیلشان پیاده شدند، تفنگ هاشان را برداشتند و داخل جنگل شدند. من

پشت یک درخت پنهان شدم، شنیدم که می گفتند: «امروز باید یک پلنگ شکار کنیم»

اولی می گفت: «اگر من پلنگ را شکار کردم، پوستش را جلوی بخاری دیواری اتاق پذیراییم بهن می کنم. نمی دانی پوست خالخال پلنگ چه ابهتی به اتاق می دهد!»

پلنگ که با شنیدن سخن روبه از کوره در رفته بود غرشی کرد و پرسید:

-روبه چه می گویی؟ آدم های نیم وجبی کارشان به جایی کشیده که می خواهند مرا شکار کنند؟! رو به که کاملاً خودش را به موش مردگی زده بود،

ادامه داد: «تأسف من هم همین است که چرا دو سه تا آدم فسقلی به خودشان اجازه می دهند به شکار پلنگ بیایند. شکارچی دوم می گفت:

«اگر من موفق به شکار پلنگ شدم، می دهم از پوستش برای زخم یک پالتو درست کنند. نمی دانی این روزها پالتوی پوست پلنگ چقدر گران و با شکوه است!»

پلنگ از سر خشم چنان غرشی کرد که روبه از جا پرید و در حالیکه از چهره ی خشمگین پلنگ وحشت کرده بود، با ترس و لرز اضافه کرد:

«شکارچی سوم هم با بی حیائی اظهار می کرد: ولی من اگر پلنگ را شکار کنم، می دهم پوستش

جیمز باند «سر» شد

شون کانری بازیگر معروف فیلم های جیمز باند که با نام عملیاتی ۰۰۷ مأمور سازمان امنیت و جاسوسی بریتانیا ترس بردل جاسوسان بلوک شرق می انداخت هفته پیش از سوی الیزابت دوم ملکه انگلستان به دریافت لقب سر مفتخر شد.

شون کانری که در جوانی قهرمان پرورش اندام اسکاتلند بود بازی در فیلم های جیمز باند را در سال ۱۹۶۰ آغاز کرد و بزودی به شهرت جهانی دست یافت. شون کانری به گفته دوستداران فیلم های جیمز باند که ایان فلمینگ رمان نویس انگلیسی خالق آنها بود بهترین «جیمز باند» است که تا کنون بر پرده سینما ظاهر شده است.

راجر مور، دیوید نیون، جیمز لیزنی، و پیرس بروسن از دیگر چهره های معروف سینما بودند که تا کنون نقش ۰۰۷ مأمور اینتلیجنت سرویس بریتانیا را بازی کرده اند.

شون کانری پس از ترک فیلم های جیمز باند در فیلم های بسیار دیگری ظاهر شد و در سن ۶۵ سالگی همچنان در عرصه سینما فعال است.

شون کانری که با لهجه غلیظ اسکاتلندی صحبت می کند به مرد خانواده شهرت دارد و با همسر و فرزندش کانون خانوادگی گرمی دارند.

اولین ۰۰۷ سینما هنگام دریافت لقب سر از ملکه الیزابت در کاخ باکینگهام لباس سنتی اسکاتلندی یعنی کت و دامن پوشیده بود.

از فیلم های معروف شون کانری، فیلم های جیمز باندی: دکتر نو، از روسیه با عشق، گلدفینگر، بکش تا زنده بمانی، هرگز نگو هرگز، و فیلم های: شیر و باد مردی که می خواست سلطان باشد، در دام، تسخیر ناپذیران و جمعاً بیش از ۵۲ فیلم غیر جیمز باندی هستند.

را بر از کاه کنند و می گذارمش توی موزه ی شکارم.»

با شنیدن سخنان روبه پلنگ پرید و دست روبه را گرفت و او را کشان کشان به جست و جوی شکارچیان واداشت. روبه پلنگ را به کنار رودخانه برد و اتومبیل را نشان داد و گفت: «بهرتر است اول اتومبیل آنها را به رودخانه بیاندازیم تا نتوانند فرار کنند و بعد به حساب تک تک آنها برسیم.»

پلنگ بی تاب گفت: «عجله کن و دست به کار شو.»

روبه گفت: «من که به تنهایی زورم نمی رسد تو هم باید کمک کنی.»

پلنگ که روی پا بند نبود سر روبه داد کشید که: «زود باش هر غلطی که می خواهی بکن.»

روبه دم پلنگ را به سپر عقب اتومبیل محکم گره زد و گفت: «تو با دم اتومبیل را به طرف رودخانه بکش من هم از آن طرف هلش می دهم.»

پلنگ مشغول زور زدن شد. تمام حواسش متوجه کشیدن اتومبیل به طرف رودخانه بود و مرد شکارچی را که با قرقاول های شکار کرده اش پشت فرمان نشسته بود، ندید.

روبه پشت درخت پنهان شد. شکارچی اتومبیل

را روشن کرد و راه افتاد و پلنگ که بر روی قلوبه سنگ های حاشیه بی رودخانه کشیده می شد فریاد کشید: «روبه احمق چرا هل نمی دهی. من دارم به عقب کشیده می شد. روبه که ناظر کشیده شدن هیکل سنگین پلنگ و زوزه او بود، راه جنگل را در پیش گرفت و داد کشید:

«پلنگ جان من میروم جواز اقامت را بیاورم، به زودی بر می گردم!»

انجام کلیه امور تایپی کتاب، مقاله، صفحه بندی و خطاطی و طراحی در منزل فارسی و انگلیسی

۵۴۳۶-۲۵۳ (۴۰۸)

را بر از کاه کنند و می گذارمش توی موزه ی شکارم.»

با شنیدن سخنان روبه پلنگ پرید و دست روبه را گرفت و او را کشان کشان به جست و جوی شکارچیان واداشت. روبه پلنگ را به کنار رودخانه برد و اتومبیل را نشان داد و گفت: «بهرتر است اول اتومبیل آنها را به رودخانه بیاندازیم تا نتوانند فرار کنند و بعد به حساب تک تک آنها برسیم.»

پلنگ بی تاب گفت: «عجله کن و دست به کار شو.»

روبه گفت: «من که به تنهایی زورم نمی رسد تو هم باید کمک کنی.»

پلنگ که روی پا بند نبود سر روبه داد کشید که: «زود باش هر غلطی که می خواهی بکن.»

روبه دم پلنگ را به سپر عقب اتومبیل محکم گره زد و گفت: «تو با دم اتومبیل را به طرف رودخانه بکش من هم از آن طرف هلش می دهم.»

پلنگ مشغول زور زدن شد. تمام حواسش متوجه کشیدن اتومبیل به طرف رودخانه بود و مرد شکارچی را که با قرقاول های شکار کرده اش پشت فرمان نشسته بود، ندید.

روبه پشت درخت پنهان شد. شکارچی اتومبیل

افتتاح شد

رستوران فردین

افتتاح شد

بنام زنده یاد محمد علی فردین یکی از محبوبترین بازیگران سینمای ایران

رستوران فردین در شهر سانفرانسیسکو افتتاح شد

لذیذترین غذاهای ایرانی را در محیطی گرم و صمیمی نوش جان کنید.

ارائه دهنده انواع کباب ها، جوجه کباب، چلو کباب کوبیده و برگ، خورشت قورمه سبزی، قیمه بادمجان و فسنجان با انواع دسرهای خوشمزه ایرانی

هفت روز هفته برای ناهار و شام آماده پذیرایی از شما عزیزان می باشیم

روزهای جمعه و شنبه رستوران فردین بطور ۲۴ ساعته باز می باشد

پذیرش سفارشات کیتترینگ شما برای مجالس عروسی، تولد، بر میتصوا و ...

1-877-699-IRAN

(415) 474-0200

1245 Vaness St., San Francisco, CA • Fax: (415) 474-0735